

XXIII

باز هم سحر، زیر هواپیمای تهدیدگر، دریا با کمک ناچیز شمع کوچکی، سعی در خواندن کتاب شعری می کند. من با خطی خرچنگ قورباغه ئی نامه ای را برای کسی که شخصاً نمی شناسم، که شاید به زبانی دیگر سخن می گوید، فرهنگ دیگری دارد، که احتمالاً از کشور دیگری است، از رنگ دیگری است و، مطمئناً تاریخ دیگری دارد، می نویسم. هواپیما رد می شود و من مکثی می کنم، یک کمی برای گوش کردن و بیشتر برای وقت دادن به خودم جهت حل مشکل نوشتن نامه به آن دیگران دیگرگونه. در این لحظه، به خاطر ورود مه کوهستان مرتفع که دریا روی آن را به خود ندیده، آنتونیوی پیر به کنارم آمد، در همان حال که سقلمه ای به پهلویم می زد، سیگارش را روشن کرد و ...

داستان آن دیگران

«پیرترین پیرهائی که ساکن این زمین بوده اند می گفتند که بزرگترین خدایان، آنها که جهان را زائیده اند، شبیه به هم فکر نمی کردند. و شاید هم نظرات مشابه نداشتند، بلکه هر کسی نظر خودش را داشت. آنها به هم احترام می گذاشتند و به یکدیگر گوش فرا می دادند. پیرترین پیرها می گویند که در واقع اینطور بود، چراکه اگر اینطور نمی بود، جهان

هرگز متولد نمی شد، برای این که خدایان اولیه وقتشان را تنها در جرّ و بحث سپری می کردند، زیرا درکشان از قضایا با هم مختلف بود. پیرترین پیرها می گویند برای همین است که دنیا با رنگ ها و صورت های بیشمار درست شد. همانطور که در نظرات بزرگترین خدایان، بین نخستین خدایان، اختلاف وجود داشت. بزرگترین خدایان، هفت تن بودند، و هرکدامشان هفت نظر داشت. و هفت بار جهان را رختی پوشانیدند با هفت صورت و هفت رنگ. آنتونیوی پیر به من می گوید که او از پیرترین پیرها پرسید که نخستین خدایان، اگر آنقدر نظرات مختلفی داشتند، برای کنار آمدن و حرف زدن باهم چکار می کردند. آنتونیوی پیر به من می گوید که پیرترین پیرها به او پاسخ دادند: «مجلسی بود از هفت خدا که هر کدامشان هفت نظر مختلف داشت، و در این مجلس این قرار را گذاشتند.» آنتونیوی پیر می گوید که پیرترین پیرها گفتند که این مجلس نخستین خدایان، آنهایی که جهان را زائیده اند، مدتها پیش از دیروز بود، در روزگاری که هنوز زمان وجود نداشت. و گفتند که در این مجلس هرکدام از این نخستین خدایان حرفش را می زد و بقیه می گفتند: «احساس می کنم که نظرم با همه آن دیگران فرق دارد». و لذا، خدایان سکوت اختیار کردند، برای این که به این نتیجه رسیدند که هرگاه هرکدامشان می گفت «آن دیگران»، داشت از آن «دیگران» متفاوت حرف می زد. پس از آن که لحظه ای سکوت کردند، بر نخستین خدایان روشن شد که به اولین قرارداد رسیده اند و این قرارداد این بود که برای «دیگران» وجود خارجی قائل شوند، و که «دیگران» با خود آنها تفاوت دارند. بدین طریق اولین قراردادی که نخستین خدایان داشتند، پذیرش اختلافات و قبول وجود آن دیگری بود. و در واقع، چاره همین بود، چرا که همه خدا بودند، همه نخستین بودند، و می بایستی که قبول کنند، چرا که هیچ کدام فروتر یا

برتر از دیگران نبود، بلکه تنها متفاوت بودند و می بایستی همینطور که هستند با هم کنار بیایند.

پس از این اولین قرارداد، بحث ها ادامه یافت، چرا که تشخیص وجود اختلاف یک چیز است و پذیرش آن چیزی دیگر. بدین طریق مدتی را به بحث گذراندند که چگونه هر کدام از آنها با دیگران اختلاف دارد و برایشان اهمیتی نداشت که بحث به طول انجامد، چراکه در واقع هنوز زمان وجود نداشت. بعد همه ساکت شدند، و هر کدام از آنها از اختلافش گفت و دیگر خدایان که گوش می کردند، برایشان روشن شد که گوش دادن و شناختن اختلافات دیگران، بیشتر و بهتر باعث شناخت اختلافات خودشان می شود. بنابراین همه خشنود گشتند و برای پایکوبی رفتند و وقت زیادی را اینگونه گذرانیدند، ولی برایشان مهم نبود، چرا که در آن روزگاران، هنوز زمان وجود نداشت. پس از پایکوبی، خدایان به این نتیجه رسیدند که چه خوب است که دیگران هستند، که تفاوت وجود دارد، که برای شناخت خود مان، باید بدانها گوش بسپاریم. و پس از این قرارداد رفتند تا بخوابند چرا که از آنهمه رقص خیلی خسته شده بودند. از حرف زدن خسته نبودند چون این نخستین خدایان، که جهان را زائیده اند تازه گوش دادن آموخته بودند و اصولاً برای گفتگو خیلی مستعد بودند».

متوجه نشدم چه وقتی آنتونیوی پیر رفته است. دریا در خواب است و از قطعه شمع کوچک، تنها تکه پارافینی بی قواره باقی مانده است. آن بالا آسمان شروع کرده تا سیاهی اش را با نور صبح رقیق کند....